**مفهوم و ضرورت ترس از خدا**

يَا مُوسَى كُنْ إِذَا دَعَوْتَنِي خَائِفاً مُشْفِقاً وَجِلا. عَفِّرْ وَجْهَكَ لِي فِي التُّرَابِ، وَاسْجُدْ لِي بِمَكَارِمِ بَدَنِكَ، وَاقْنُتْ بَيْنَ يَدَيَّ فِي الْقِيَامِ، وَنَاجِنِي حِينَ تُنَاجِينِي بِخَشْيَة مِنْ قَلْب وَجِل. وَاحْيَ بِتَوْرَاتِي أَيَّامَ الْحَيَاةِ، وَعَلِّمِ الْجُهَّالَ مَحَامِدِي وَذَكِّرْهُمْ آلاَئِي وَنِعْمَتِي وَقُلْ لَهُمْ لاَ يَتََمادَوْنَ فِي غَيٍّ مَا هُمْ فِيهِ فَإِنَّ أَخْذِي أَلِيمٌ شَدِيدٌ؛*اى موسى! با ترس، بيم و هراس مرا بخوان. در پيشگاه من صورتت را در خاك بمال و با شريف‌ترين اندامت در برابرم سجده كن. با قلبى ترسان و هراسان با من مناجات كن و سراسر زندگى‌ات را با*[خواندن و انس با] تورات زنده دار. خوبى‌ها و صفات ستوده مرا به بى‌خبران و جاهلان بياموز و نعمت‌هاى مرا به يادشان آور. به آنان بگو كه اگر به گمراهى گرفتار شدند، از آن باز ايستند كه همانا عقوبت من سخت و دردناك است.

**﴿ صفحه 146﴾**

**مفهوم ترس**

در آغاز اين بند از حديث قدسى، خداوند متعالى به حضرت موسى(عليه السلام) فرمان مى‌دهد كه با دلى آكنده از ترسْ خدا را بخواند. چنان‌كه ملاحظه مى‌شود، در اين بند، سه واژه «خوف»، «اشفاق» و «وجل» كه تقريباً هر سه مترادف و به معناى ترس هستند ذكر شده، چه اين كه در فارسى نيز واژگان «بيم»، «ترس» و «هراس» تقريباً مترادف و به يك معنا هستند و ذكر آن سه واژه هم‌معنا، براى تأكيد است و تفاوت چندانى بين آن‌ها ديده نمى‌شود. با توجه به اين كه در اين حديث قدسى و بسيارى از آيات و روايات ديگر، مسأله ترس از خدا مطرح گرديده، لازم است درباره مفهوم و ضرورت ترس از خدا بحث شود. اما پيش از آن، به مفهوم ترس اشاره مى‌كنيم.

  «ترس» حالتى انفعالى و واكنشى روانى است كه انسان در برابر تهديد، خطر يا ضرر از خود بروز مى‌دهد. ترس از آن نظر كه به صورت واكنش طبيعى و غير ارادى در انسان ظاهر مى‌شود، رفتارى غير اختيارى و غير ارادى است و مورد ارزش‌يابى اخلاقى قرار نمى‌گيرد و به خودى خود، به صفت «خوب» يا «بد» متصف نمى‌شود و مدح و ذمى ندارد. از اين نظر در شمار حالت‌هاى انعكاسى و به اصطلاح روان‌شناسان «حالت‌هاى رفلكسى» نظير حالت غم، حزن و شادى قرار مى‌گيرد. پس چنان كه وقتى سوزن به پاى كسى فرو مى‌رود و او بى‌اختيار واكنش نشان مى‌دهد و پايش را كنار مى‌كشد، كسى كه با خطرى مواجه مى‌شود، به صورت طبيعى و غير ارادى واكنش نشان مى‌دهد و مى‌ترسد و رنگ رخساره‌اش دگرگون مى‌شود. اين حالت و واكنش طبيعى براى هر كس و حتى افراد

**﴿ صفحه 147﴾**

شجاع نيز رخ مى‌دهد. چنان كه قرآن درباره حضرت موسى(عليه السلام) نقل مى‌كند كه وقتى بر اثر سحر ساحران چنين مى‌نمود كه چوب‌دستى‌ها و ريسمان‌هايى كه آنان بر زمين افكنده بودند مى‌خزند، آن حضرت ترسيد:

فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسى \* قُلْنا لا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الأَْعْلى؛(1)*و موسى در خود بيمى احساس كرد، گفتيم: مترس كه تو خود برترى.*

   البته مقدمات ايجاد ترس و رفتارى كه انسان براى تضعيف، تقويت، كاهش يا استمرار حالت ترس در خود انجام مى‌دهد، مى‌تواند اختيارى باشد و ارزش‌يابى اخلاقى شود و صفت خوب يا بد به خود گيرد. گاهى انسان افكارى را به ذهن خود راه مى‌دهد يا رفتارى انجام مى‌دهد كه باعث تقويت و تشديد حالت ترس در انسان مى‌گردد. براى مثال، افراد ترسو و ضعيف‌النفس، به ويژه وقتى شب به تنهايى در جايى به سر مى‌برند، با تخيلات خويش حالت ترس را در خود تقويت مى‌كنند و در نتيجه، ترس آن‌ها به دهشت و وحشت و وارد آمدن خسارت‌هاى جدى روحى به آنان تبديل مى‌گردد. در مقابل، گاهى با رفتارها و تمرين‌هاى خاصى، حالت ترس را در خود مى‌كاهند يا به كلى زمينه ايجاد آن را از بين مى‌برند. اين مقدمات كه رفتار اختيارى انسان هستند، اخلاقاً خوب يا بد به شمار مى‌آيد و اگر گاهى حالت ترس نيز ارزش‌گذارى اخلاقى مى‌شود و مطلوب و خوب يا بد معرفى مى‌گردد، اين ارزش‌گذارى به اعتبار همان مقدمات اختيارى است، نه به اعتبار حالت ترس فى حد نفسه.

1. طه (20)، 67 و 68.

**﴿ صفحه 148﴾**

پس از آن‌كه روشن شد ترس از انفعالات نفسانى و واكنش طبيعى و غير ارادى به خطر و هر چيزى است كه زيانى را متوجه انسان مى‌سازد، روشن مى‌گردد كه «ترس» با «ترسو بودن» متفاوت است؛ چون ترسو بودن، صفت و ملكه‌اى است كه شخص در خود پديد مى‌آورد و منشأآن راحت‌طلبى و عافيت‌خواهى است و از اين نظر اخلاقاً ناپسند است. شخص ترسو چون جرأت تحمل سختى‌ها و روبه‌رو شدن با خطر را ندارد، از انجام كارهاى مهم و وظايف اجتماعى خويش ـ كه با مشكلات و سختى‌ها عجين هستند ـ خوددارى مى‌كند. حتى ممكن است شخص ترسو براى گريز از خطر اندك، به انجام كارى كه منفعت فراوانى براى او دارد اقدام نورزد.

در عربى بر شخص ترسو «جبان» كه از «جُبن» اشتقاق يافته اطلاق مى‌شود و در مقابل آن، واژه «شجاع» است كه صفتى است پسنديده. با توجه به اين كه در عربى واژه «جبن» و «خوف» معناى يكسانى ندارند، معناى «خائف» با معناى «جبان» متفاوت است و از اين نظر، بر شخص ترسو واژه جبان كه ملكه‌اى است ناپسند اطلاق مى‌گردد، اما به كسى كه حالت ترس به او دست مى‌دهد، واژه خائف گفته مى‌شود. بر اين اساس، در عربى خلط و اشتباهى بين معناى جبان و خائف پديد نمى‌آيد. اما در فارسى واژه «ترسو» با واژه «ترسنده» گرچه از نظر معنا متفاوت‌اند و اوّلى بر كسى اطلاق مى‌شود كه داراى ملكه و صفت ناپسند اخلاقى ترسو بودن است، و دومى به كسى گفته مى‌شود كه حالت انفعالى ترس را به صورت طبيعى و غير ارادى از خود بروز مى‌دهد و ارزش‌گذارى اخلاقى ندارد؛ اما از آن رو كه در منشأ اشتقاق كه «ترس» است با يكديگر مشترك‌اند، بين آن دو خلط و اشتباه صورت مى‌پذيرد.

**﴿ صفحه 149﴾**

پس از اين مقدمه، درباره ترسى كه انسان در ايجاد آن نقش دارد و با مقدمات و تمهيداتى كه از سوى او انجام مى‌پذيرد تضعيف يا تقويت مى‌گردد، سه پرسش مطرح مى‌شود كه بايد بدان‌ها پاسخ دهيم.

**چرايى طرح ضرورت ترس از خدا در آموزه‌هاى دينى**

پرسش اول: با توجه به اين كه ترس براى انسان خوشايند نيست و روان‌شناسان به نكوهش ترس پرداخته‌اند و آن را باعث بر هم خوردن آرامش و آسايش انسان دانسته‌اند، چرا در قرآن و روايات فراوان، از خشيت، خوف و ترس از خدا سخن رفته است؟ آيا اصولا ترسيدن پسنديده است تا ترس از خداوند و عذاب او مطلوب و پسنديده پنداشته شود؟

پاسخ: گفته شد كه ترس، به‌خودى خود و به عنوان حالت طبيعى و انفعالى نفسانى، نه خوب است نه بد و اخلاقاً ارزش‌گذارى نمى‌شود.

اما مطلوب و پسنديده بودن مقدمات، زمينه‌هاى اختيارى ترس، تضعيف، تقويت يا تداوم آن، در گرو هدف و نتيجه‌اى است كه بر آن‌ها مترتب مى‌شود و بايد ديد كه متعلق آن ترس چيست. صرف‌نظر از جنبه‌هاى معنوى، گاهى ترسْ مطلوب است و انسان بايد از خطرهايى كه سلامت و زندگى او را تهديد مى‌كند بپرهيزد و در موارد لازم، حزم و احتياط داشته باشد. به هيچوجه تهور و بى‌پروا به استقبال هر خطرى رفتن پسنديده نيست و كسانى كه اهل ماجراجويى هستند و بى محابا خود را به آب و آتش مى‌زنند و به ورطه‌هاى خطر وارد مى‌شوند، از سلامت روانى و عقل كافى برخوردار نيستند. پس در مواردى كه نتيجه و هدف شايسته‌اى براى ترس وجود دارد، تقويت و ايجاد

**﴿ صفحه 150﴾**

آن مطلوب است و بى‌ترديد ترس از خدا به دليل ثمرات و نتايج فراوان دنيوى و اخروى كه در پى دارد، نه تنها مطلوب، كه لازم و ضرورى است.

**مفهوم ترس از خدا**

پرسش دوم: اساساً مفهوم و معناى ترس از خدا چيست؟ انسان از موجودات خطرناك و وحشت‌آفرين مى‌ترسد، اما با توجه به اين كه خداوند مظهر مهر، محبت و رحمت بى‌نهايت است، ترس از او به چه معنا است؟

پاسخ: متعلق و منشأ ترس، خطرى است كه متوجه انسان مى‌شود، يا منفعتى است كه از وى سلب مى‌گردد، يا محروميت وى از چيزى است كه دوست مى‌دارد و در درجه اول، ترس به اين امور نسبت داده مى‌شود. اما به دليل علاقه سببيت و مسببيت، گاهى كس يا چيزى كه سبب پيدايش خطر يا سلب منفعت يا محروميت است نيز متعلق ترس قرار مى‌گيرد. براى مثال، كسى كه از گرگ مى‌ترسد، ترس او در واقع از دريده شدن و آسيب ديدن بدنش است و چون چنين زيانى به وسيله گرگ متوجه او مى‌گردد، از آن مى‌ترسد يا كسى كه از تاريكى مى‌ترسد، ترس او در واقع از خطرى است كه ممكن است در تاريكى متوجه او گردد. با توجه به اين كه گاهى ترس به سبب و عامل خطر، ضرر و سلب منفعت نسبت داده مى‌شود، در اسلام نيز چون آموزه‌هاى اسلامى بر اساس توحيد پى‌ريزى شده، روش همه انبيا و از جمله پيامبر اسلام(صلى الله عليه وآله) و نيز قرآن توجه دادن انسان به علت‌العلل و مسبب‌الاسباب است. بر اساس آن آموزه‌ها، گرچه انسان از گرگ مى‌ترسد كه خطرى متوجه او سازد، اما چون گرگ آفريده خدا

**﴿ صفحه 151﴾**

است و اختيار و تدبير آن را خداوند به عهده دارد، انسان بايد از خداوند كه آفريننده گرگ و مسبب‌الاسباب است بترسد. همچنين روشن است كه با نزول باران و جريان آن بر روى زمين، دانه گياه در درون خاك جوانه مى‌زند و رشد مى‌كند. اما چون

فعل و انفعالات درون خاك و دانه و نزول باران و تهيه مواد لازم براى احيا و جوانه زدن دانه و رشد آن همه با اذن و تدبير خداوند انجام پذيرفته است و عوامل ديگر واسطه‌اى بيش نيستند، قرآن كريم احيا و شكافتن دانه را به خداوند نسبت مى‌دهد و مى‌فرمايد:

إِنَّ اللهَ فالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوى؛(1)*خداوند شكافنده دانه و هسته است.*

   همچنين بخار آب پس از آن‌كه از زمين متصاعد شد، پس از سرد شدن، در دماى خاصى تبديل به باران مى‌گردد و از راه ابر بر زمين مى‌بارد. اما سبب و عامل اصلى نزول باران ابر نيست، بلكه خداوند است. چون خداوند خورشيد را آفريد تا بر درياها و آب‌ها بتابد و بر اساس قانونى كه او در طبيعت گذاشته، وقتى دماى آب به درجه مشخصى رسيد، آب به بخار تبديل مى‌شود و به سوى آسمان متصاعد مى‌گردد. آن‌گاه بر اساس قانون الاهى، بخار آب در آسمان در دماى مشخص سرد و پس از تشكيل ابر و به وسيله جاذبه زمين، به سوى زمين كشانده مى‌شود. بنابراين، همه فعل و انفعالات: تبخير آب و

تبديل بخار به آب در آسمان و بارش باران يا برف، همه با تدبير و اراده خداوند انجام مى‌پذيرد. از اين روى قرآن نزول برف و باران از آسمان را به خداوند نسبت مى‌دهد و مى‌فرمايد:

1. انعام (6)، 95.

**﴿ صفحه 152﴾**

وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ ما قَنَطُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ؛(1)*و او است كسى كه باران را پس از آن‌كه*]مردم[ نوميد شدند فرود مى‌آورد و رحمت خويش را مى‌گسترد و همو سرپرست ستوده است.

   روشن شد كه شيوه تربيتى قرآن، توجه دادن ما به مسبب‌الاسباب است و گرچه ما از آن‌كه ضررى متوجهمان شود مى‌ترسيم و نيز نگران از دست دادن منافع خود هستيم. يا از حوادث و بلاياى طبيعى مثل سيل مى‌ترسيم، اما در هر حال بايد از خداوند بترسيم؛ چون زنجيره عوامل و اسبابى كه باعث آن حوادث و خسارت‌ها مى‌شود، در اختيار خداوند است و او مسبب‌الاسباب شمرده مى‌شود.

   اما در حوزه رفتار اختيارى و اعمالى كه ارزش‌گذارى اخلاقى مى‌شوند، ترس ما از خداوند، در واقع ترس از رفتار زشت و ناپسند خودمان است كه بر اثر قوانين تشريعى الاهى عذاب و كيفر خداوندگارى بر آن‌ها مترتب مى‌گردد و در اين‌باره بايد از خدا بترسيم؛ چون او است كه مى‌تواند ما را ببخشد و كيفر و عذاب را از ما بردارد و يا ما را به عذاب خويش مبتلا سازد:

ظَهَرَ الْفَسادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِما كَسَبَتْ أَيْدِي النّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ؛(2)*به سبب آنچه دست‌هاى مردم فراهم آورده، فساد در خشكى و دريا نمودار شده است، تا*[خداوند جزاى] برخى از آنچه كرده‌اند به آن‌ها بچشاند، باشد كه بازگردند.

1. شورى (42)، 28.

2. روم (30)، 41.

**﴿ صفحه 153﴾**

   خداوند در آيه ديگر نيز مى‌فرمايد:

وَما أَصابَكُمْ مِنْ مُصِيبَة فَبِما كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِير؛(1)*و هر*[گونه] مصيبتى به شما برسد به سبب دستاورد خود شما است، و [خدا] از بسيارى درمى‌گذرد.

   پس از آن‌كه روشن شد ترس ما از خدا، به معناى ترس از اعمال خود ما است كه به سلب نعمت الاهى و يا گرفتار شدن به عذاب الاهى مى‌انجامد، بايد توجه داشت كه عذاب گناهكاران از سوى خدا، با صفت رحمانيت خداوند منافات ندارد و خداوند در عين آن‌كه ارحم‌الراحمين است، عدالت و حكمتش ايجاب مى‌كند بدكاران و كسانى را كه به ديگران ستم كرده‌اند، در اين دنيا و يا در آخرت مجازات كند و اگر نيك بنگريم، عذاب و كيفر الاهى نيز خود مظهر رحمت خداوند است. بخشى از اعمال زشت بندگان در دنيا كيفر داده مى‌شود و بخشى بخشيده مى‌شود و بخشى از آن‌ها كه در دنيا تدارك نگرديده و عفو نشده است، در آخرت كيفر داده مى‌شود و اگر بنا بود خداوند در همين دنيا به عقوبت و كيفر همه گناهان بپردازد، كسى بر روى زمين باقى نمى‌ماند:

وَلَوْ يُؤاخِذُ اللهُ النّاسَ بِما كَسَبُوا ما تَرَكَ عَلى ظَهْرِها مِنْ دَابَّة وَلكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلى أَجَل مُسَمًّى فَإِذا جاءَ أَجَلُهُمْ فَإِنَّ اللهَ كانَ بِعِبادِهِ بَصِيراً؛(2)*و اگر خدا مردم را به*[سزاى] آنچه انجام داده‌اند مؤاخذه مى‌كرد، هيچ جنبنده‌اى را بر پشت زمين باقى نمى‌گذاشت، ولى تا مدتى معيّن مهلتشان مى‌دهد و

1. شورى (42)، 30.

2. فاطر (35)، 45.

**﴿ صفحه 154﴾**

*چون اجلشان فرا‌رسد، خدا به*[احوال ]بندگانش بينا است.

**نقش تربيتى ترس از خدا در رفتار انسان**

پرسش سوم: پس از آن‌كه مفهوم ترس از خدا روشن شد، آيا مناسب‌تر نبود كه خداوند به جاى ترساندن بندگان از خويش و ذكر مكرر عذاب‌هاى جهنم، شيوه تربيتى ديگرى را بر مى‌گزيد و از راه وعده پاداش و اميدوار ساختن بندگان به رحمت و بخشايش خود، مردم را به راه مستقيم، انجام تكاليف و ترك گناهان دعوت مى‌كرد؟

   پاسخ: پاسخ اقناعى به اين پرسش اين است كه خداوند، خالق ما و آشناى به همه مصالح ما است و او خود نيك مى‌داند كه چه شيوه‌اى براى هدايت و تربيت ما مؤثرتر است. بر اين اساس، ترساندن از عذاب و كيفر گناهان را به عنوان شيوه‌اى عمومى و مؤثر بر گزيد و پيامبرانش را با عنوان نذير و بيم‌دهنده به سوى مردم فرستاد:

إِنّا أَرْسَلْناكَ بِالْحَقِّ بَشِيراً وَنَذِيراً وَإِنْ مِنْ أُمَّة إِلاّ خَلا فِيها نَذِيرٌ؛(1)*ما تو را به‌حق مژده‌دهنده و بيم‌دهنده فرستاديم، و هيچ امّتى نبود مگر آن‌كه در ميانشان بيم‌دهنده‌اى*[پيامبرى] گذشت.

   گرچه دعوت پيامبران الاهى، هم شامل بشارت به رضوان و بهشت الاهى بود و هم بيم دادن از كيفر گناهان و عصيان خداوند، اما در هيچ

1. همان، 24.

**﴿ صفحه 155﴾**

جاى قرآن خداوند نفرموده «إِنْ مِنْ أُمَّة إِلاّ خَلا فِيها بَشِيرٌ» و ذكر صفت «نذير» در ذيل آيه بالا، به عنوان صفت عمومى براى همه پيامبران، حاكى از تأثير همگانى و كارساز بيم دادن از عذاب الاهى است.

   اما پاسخ روان‌شناختى به پرسش ياد شده اين است كه: هم با تحقيقات و روش‌هاى علمى و هم با تجربه‌هاى عادى ما ثابت شده است كه عامل محرك انسان در بيشتر كارها ترس است و مى‌توان گفت در نود درصد موارد، ترس باعث تحريك و تلاش انسان مى‌شود و ده درصد رفتار ما از وعده پاداش يا جلب منفعت سرچشمه مى‌گيرد. آنچه باعث تلاش بيشتر دانش‌آموزان در تحصيلاتشان مى‌شود، ترس از شكست و مردود شدن است و آنان اگر از مردود شدن و تنبيه و سرزنش پدر و مادر و ديگران نمى‌ترسيدند، درس نمى‌خواندند. بسيار اندك‌اند دانش‌آموزانى كه تلاش آنان، ناشى از ترس نيست و عشق به علم باعث تلاش و كوشش آنان براى فراگيرى علم مى‌گردد. بر اين اساس، پدر و مادر براى اين كه فرزندشان را به درس خواندن تشويق كنند، او را از عواقب مردود گشتن و شكست در تحصيل علم مى‌ترسانند.

 در امور معنوى نيز گرچه ما معتقديم خداوند افزون بر جهنم، بهشت نيز دارد و رحمت خداوند گسترده‌تر و مقدّم بر غضب اوست [يا مَنْ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَه] اما در بيشتر مردم، ترس از عقوبت الاهى باعث انجام وظايف و عبادات مى‌گردد و اگر ترس از عقوبت نبود، اندكى از مردم به اميد ثواب و پاداش الاهى به انجام عبادات و تكاليف خود مى‌پرداختند. البته در برخى از رفتارها، تنها اميد به پاداشْ محرك است؛ چون عقوبتى براى ترك آن‌ها در نظر گرفته نشده است. در اين رفتار، اميد به پاداش كه

**﴿ صفحه 156﴾**

مطلوب انسان است، تأثير مستقيمى در انجام آن‌ها دارد و در اين ميان، ترس از محروميت از آن پاداش نيز به صورت غير مستقيم محرك انسان مى‌گردد.

   روشن شد كه در زندگى فردى، اجتماعى، دنيوى و اخروى، محرك اصلى در بيشتر رفتارها و اعمال انسانْ ترس است. ترس از آن‌كه گرفتارى برايش رخ دهد، يا ترس از آن‌كه خوشى‌ها و نعمت‌هايش را از او بستاند يا ترس از آن‌كه حرمت، اعتبار و موقعيت خويش را از دست دهد. اما براى خداباوران و معتقدان به جهان آخرت، همچنين ترس از سختى‌هاى شب اول قبر و عذاب جهنمْ محرك بسيارى از رفتارها است. فراتر از آنچه گفتيم، كسانى كه در زمينه‌هاى معنوى به مدارج عالى معرفت دست يافته‌اند، بزرگ‌ترين و جان‌فزاترين ترس و نگرانى‌شان، ترس از آن است كه توجه و عنايت خدا از آنان گرفته شود و مورد بى‌اعتنايى پروردگار خويش قرار

گيرند. بى‌ترديد محروم شدن از عنايت و توجه خداوند، عذاب بزرگى است و از اين رو، خداوند در مقام نكوهش پيمان‌شكنان، محروم گشتن از آن را در شمار عذاب‌هاى سخت خود نام مى‌برد و مى‌فرمايد:

إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللهِ وَأَيْمانِهِمْ ثَمَناً قَلِيلاً أُولئِكَ لا خَلاقَ لَهُمْ فِي الاْخِرَةِ وَلا يُكَلِّمُهُمُ اللهُ وَلا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَلا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ؛(1)*كسانى كه پيمان خدا و سوگندهاى خود را به بهاى ناچيزى مى‌فروشند، آنان را در آخرت بهره‌اى نيست، و خدا روز قيامت با آنان سخن*

1. آل عمران (3)، 77.

**﴿ صفحه 157﴾**

*نمى‌گويد و به ايشان نمى‌نگرد و پاكشان نمى‌گرداند، و عذابى دردناك خواهند داشت.*

   چنان‌كه براى كودك تحمّل گرسنگى آسان‌تر از تحمل محروم گشتن از نوازش و مهر مادر است و ترس از قهر و بى‌اعتنايى مادر براى او سنگين است، و همچنان كه ترس از گسستن ارتباط با معشوق و محروم شدن از گفتوگو و هم‌نشينى با او براى عاشق بسيار سخت است، براى كسانى كه طعم ارتباط با خدا و گفتوگوى با او را چشيده‌اند، سخت‌ترين عذاب‌ها و حتى سخت‌تر از عذاب جهنم و محروم گشتن از بهشت خداوند، عذاب حرمان از توجه خداوند و عنايات و الطاف او است. از اين رو، ترس از حرمان از توجهات و لقاى خداوند، بزرگ‌ترين محرك و عاملى است كه آنان را به انجام وظايف بندگى خدا وا‌مى‌دارد.

**نسبت ترس از خدا با توحيد افعالى**

توجيه ديگرى كه مى‌توان براى اهميت و ضرورت ترس از خدا ذكر كرد اين است كه اگر انسان احساس كند داراى قدرت و توان مقابله با خطرات و سختى‌ها است، ترس از روبه‌رو شدن با خطر ندارد. از اين نظر در مقايسه با افراد رشيد و بالغ، كودكان بيشتر مى‌ترسند؛ چون آنان ضعيف و ناتوان‌اند و در برابر آزار و تعدى ديگران خود را بسيار آسيب‌پذير مى‌دانند. ترس آنان از آن رو است كه وقتى خطرى متوجه آنان مى‌شود، توان دفع آن را ندارند. وقتى كسى آنان را اذيت مى‌كند، توان مقابله و مقاومت ندارند. اما افراد بالغ و به ويژه كسانى كه در مقايسه با هم‌سالان

**﴿ صفحه 158﴾**

خود قدرت و توان بيشترى دارند، ترس از روبه‌رو شدن با بسيارى از خطرات را ندارند؛ چون خود را برخوردار از توان كافى براى مقابله با خطرات و تعدى ديگران مى‌يابند. پس به هر اندازه در انسان احساس ضعف، ناتوانى و فقر وجود داشته باشد، ترسش نيز بيشتر است و كسى كه ضعيف‌تر باشد، ترسش فزون‌تر مى‌باشد. از سوى ديگر، كمال انسان در آن است كه به بندگى محض خداوند دست يابد و از مظاهر بندگى خدا اين است كه انسان خود را مالك چيزى نداند، بلكه باور داشته باشد كه داراى ضعف، نقص و فقر ذاتى است و سر تا پا نيازمند خداوند قادر متعالى است. به طور طبيعى، كسى كه خود را حقير و ضعيف محض مى‌يابد و هيچ قدرت و توانى در خود نمى‌يابد كه به وسيله آن خطرات را از خود دفع كند، سر تا پاى وجودش را ترس فرا مى‌گيرد و ترسش از خالق و مالك هستى كه داراى قدرت نامحدود و بى‌پايان است، فوق‌العاده خواهد بود.

 بنابراين، كسانى كه ايمانشان كامل‌تر است و اعتقاد بيشترى به توحيد دارند، ترسشان از خداوند نيز فزون‌تر است. آنان باور دارند كه از خود چيزى ندارند و هر خطرى آنان را تهديد كند، جز خدا كس ديگرى نمى‌تواند خطرها را از آنان دفع كند. نيز باور دارند كه جز خدا كس ديگرى نمى‌تواند خطرى متوجه آنان سازد:

وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللهُ بِضُرّ فَلا كاشِفَ لَهُ إِلاّ هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْر فَلا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ؛(1)*و اگر خدا به تو زيانى برساند، آن را*

1. يونس (10)، 107.

**﴿ صفحه 159﴾**

*برطرف‌كننده‌اى جز او نيست، و اگر براى تو خيرى بخواهد، بخشش او را ردكننده‌اى نيست. آن را به هركس از بندگانش كه بخواهد مى‌رساند و او آمرزنده مهربان است.*

   كسانى كه به مراتب بالاى توحيد افعالى رسيده‌اند و باور دارند نفع و ضرر حقيقى از ناحيه خداوند انجام مى‌پذيرد و آنان حقيقتاً مالك چيزى نيستند و قدرت مقابله با هيچ خطرى را ندارند و تنها خداوند توان دفع خطر را از آنان دارد، بايد از خداوند بترسند و مبهوت قدرت محض و بى‌پايان او گردند. خداوند در اشاره به اين حقيقت ناب توحيدى مى‌فرمايد:

الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّماواتِ وَالأَْرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَداً وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْء فَقَدَّرَهُ تَقْدِيراً \* وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لا يَخْلُقُونَ شَيْئاً وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلا يَمْلِكُونَ لأَِنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَلا نَفْعاً وَلا يَمْلِكُونَ مَوْتاً وَلا حَياةً وَلا نُشُوراً؛(1)*همان كس كه فرمانروايى آسمان‌ها و زمين از آن او است و فرزندى اختيار نكرده و براى او شريكى در فرمانروايى نبوده است و هر چيزى را آفريده و بدان‌گونه كه در خور آن‌ها بوده اندازه‌گيرى كرده است. پس به جاى او خدايانى براى خود گرفته‌اند كه چيزى را نمى‌آفرينند و خود خلق شده‌اند و براى خود نه زيانى را در اختيار دارند و نه سودى، نه مرگى، نه حياتى و نه رستاخيزى را.*

1. فرقان (25)، 2 ـ 3.

**﴿ صفحه 160﴾**

طبيعى است كسى كه به اين درجه از معرفت توحيدى رسيد، ديگر به خود نمى‌بالد و فخر نمى‌فروشد و چنان‌كه از خداوند مى‌ترسد، با توكل و تكيه بر قدرت نامحدود خداوند و حمايت و صيانت الاهى، از غير خدا بيم و هراسى ندارد؛ چون آنان را چون خودْ حقير و ضعيف و فاقد قدرت مى‌داند. از اين رو، حضرت امام خمينى(رحمه الله)، آن بنده خالص و سالك الاهى كه به عالى‌ترين مراتب معنوى و توحيدى رسيده بود، وقتى در گير و دار حوادث پس از 15 خرداد سال 1342 كه با خطرات و تهديدهاى جدى رژيم ستم‌شاهى پهلوى روبه‌رو شد و حتى خطر مرگ و اعدام را پيش روى خود مى‌ديد، فرمود: «به خدا قسم لحظه‌اى نترسيدم». آن آرامشْ احساس قدرت، شجاعت و شهامتِ برخاسته از قدرت ايمان و توكل ايشان به خداوند، و باور اين حقيقت بود كه در برابر اراده و مشيت خداوند، همه اراده‌ها و قدرت‌ها ناتوان، كوچك و بى‌تأثيرند. او باور داشت كه اگر كسى در برابر قدرت خداوند فروتنى كند و تنها از او بترسد، نه فقط از غير خدا نمى‌ترسد، بلكه خداوند ترس از او را در دل دشمنان مى‌افكند و هيبت و هيمنه او، خواب راحت را از چشمانشان مى‌ربايد. امام صادق(عليه السلام)در اين‌باره فرمودند:

وَمَنْ خَافَ اللهَ أَخَافَ اللهُ مِنْهُ كُلَّ شَىْء وَمَنْ لَمْ يَخَفِ اللهَ أَخافَهُ اللهُ مِنْ كُلِّ شَىْء؛(1)*كسى كه از خداوند بترسد، خداوند هركسى و هر چيزى را از او مى‌ترساند و كسى كه از خداوند نترسد، خداوند او را از هركس و هر چيزى مى‌ترساند.*

1. بحارالانوار، ج 69، باب 38، ص 406، ح114.

**﴿ صفحه 161﴾**

**منبع**

مصباح يزدي، پندهاي الهي، جلسه هشتم، مفهوم و ضرورت ترس از خدا